

«زبان پدیده‌شناختی» ویتگنشتاین؛ چیستی، خاستگاه و چرایی ارائه و طرد آن

حسن عرب*
(نویسنده مسئول)
حسین واله**

چکیده

ویتگنشتاین در سال ۱۹۲۸، در مقطعی کوتاه، طرحی را دنبال می‌کرد که خود از آن با عنوان «زبان پدیده‌شناختی» نام می‌برد. کشف برخی کاستی‌ها در کلیت رساله (از جمله «مسئله ناسازگاری رنگ‌ها») او را بر آن داشته بود که با ارائه سمبولیسمی جدید این کاستی‌ها را رفع کند، اما او پس از مدتی از این طرح دست می‌کشد و آن را ناممکن یا دست‌کم غیرضروری می‌شمرد. در این مقاله سعی می‌کنیم به چند پرسش مهم در این باره پاسخ دهیم: این زبان پدیده‌شناختی چیست؟ خاستگاه آن کجاست؟ دلایل ارائه و طرد آن چیست؟ ویتگنشتاین به دو معنا از «زبان پدیده‌شناختی» سخن می‌گوید؛ یک بار به‌عنوان توصیف محض پدیده (در مقابل زبان فیزیکی متعارف) و دیگر بار به‌عنوان مطالعه امکان‌های معناداری. خاستگاه نخستین معنا را می‌توان به نظریه‌پردازان فیزیک بازگرداند. یکی از دلایل اصلی ویتگنشتاین برای طرح این زبان توضیحی قابل قبول درباره مسئله ناسازگاری رنگ‌ها بود، مسئله‌ای که منطق تاج-صدقی رساله را به خطر می‌انداخت. ویتگنشتاین در پی نشانه‌گذاری‌ای مکمل بود و گمان می‌کرد که راه‌حل در «پژوهش منطقی خود پدیده‌ها» است. او پیشنهادهایی اولیه ارائه می‌کند (از جمله اینکه اعداد را در صورت گزاره وارد کنیم)، اما هر چه پیش‌تر می‌رود خود را از توسل به مفاهیم و واژه‌های زبان متعارف ناگزیرتر می‌بیند و سرانجام از این

* دانشجوی دکترای فلسفه معاصر غرب، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

H_Arab@sbu.ac.ir

** استادیار فلسفه، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران؛

H_valeh@sbu.ac.ir

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۸/۰۱؛ تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۰۳/۰۱]

طرح دست می‌کشد. حال او از «تحلیل پدیده» به «تحلیل گرامر» روی می‌آورد که هدفش جداسازی وجوه ذاتی و غیرذاتی زبان از یکدیگر است.

واژگان کلیدی: زبان پدیده‌شناختی، زبان متعارف، مسئله ناسازگاری رنگ‌ها، فضای بصری، گرامر.



مقدمه

پس از انتشار پژوهش‌های فلسفی در ۱۹۵۳، بعضی پژوهشگران از برخی قرابت‌ها میان فلسفه متأخر ویتگنشتاین و پدیده‌شناسی هوسرل سخن گفتند (مثلاً Van Peursen, 1959, Munson, 1962)، منتهی این ادعا صرفاً استنباطی برآمده از تحلیل مفاهیم و روش این دو فیلسوف بود و شاهدهی متنی بر پیوند میان آن دو وجود نداشت. این تفاسیر در سال ۱۹۶۴ و با چاپ متن آلمانی *ملاحظات فلسفی* (PB) ابعاد جدی‌تر و گسترده‌تری یافتند؛ در آغاز این کتاب، که برگرفته از یادداشت‌های ۳۰-۱۹۲۹ ویتگنشتاین است، وی از این می‌گوید که پیش‌تر طرحی برای یک «زبان پدیده‌شناختی» داشته که اکنون از آن منصرف شده است (PB:§1)؛ و البته اینجا تنها جایی نیست که وی از «پدیده‌شناسی» خود سخن می‌گوید (در این اثر، اسم «پدیده‌شناسی» ۴ بار و صفت «پدیده‌شناختی» ۸ بار تکرار می‌شوند). چاپ *ملاحظات فلسفی* آغازگر یک جریان تفسیری جدید درباره نسبت فلسفه ویتگنشتاین و پدیده‌شناسی بود. مقاله کلاسیک اشپیگلبرگ (Spiegelberg, 1968) تا حد زیادی اهمیت و زوایای متعدد این بحث را نشان داد و بعد از آن مفسران بسیاری بر این بخش از تفکر ویتگنشتاین متمرکز شدند.^۲ چاپ و در دسترس قرار گرفتن دیگر یادداشت‌های ویتگنشتاین در قالب میکروفیلم به‌مرور شواهد بیشتری برای توضیح این بخش مغفول‌مانده اندیشه وی فراهم آورد. کتاب مهم نیکولاس جی‌یر (Gier, 1981) دامنه بحث را بسیار گسترده‌تر کرد؛ حال دیگر نه فقط پدیده‌شناسی هوسرلی بلکه (از جمله) روایت هایدگر و مرلوپونتی از آن نیز در این مقایسه وارد شده بودند.

گرچه این آثار تفسیری جذاب و تأمل‌برانگیز بودند، اما کماکان نوعی تفسیر از کلیت فلسفه ویتگنشتاین محسوب می‌شدند؛ بعد از نوشته‌های مبسوط و پر از جزئیات یاکو (و مریل) هینتیکا بود که بحث از پدیده‌شناسی در فلسفه ویتگنشتاین جایگاهی محوری یافت (Hintikka & Hintikka, 1986). دیدگاه اصلی زوج هینتیکا این بود که ویتگنشتاین مجموعاً دو دوره فکری داشته است: دوره‌ای که به زبانی پدیده‌شناختی باور

داشته و دوره‌ای دیگر که به زبانی فیزیکی‌لیستی روی آورده است و بند آغازین ملاحظات فلسفی نیز خبر از همین گذار می‌دهد. در پس این دیدگاه ادعایی دیگر بود: زبان پدیده‌شناختی ویتگنشتاین نه برآمده از ایده‌هایی پراکنده و زودگذر در ماه‌های پس از بازگشت به کیمبریج (در ۱۹۲۸)، بلکه مشخصاً زبان رساله منطقی-فلسفی (T) است (ibid: 138). گذشته از صحت و سقم این دیدگاه^۳، ارائه آن سبب شد که بحث از «زبان پدیده‌شناختی» با تفسیر کلیت فلسفه ویتگنشتاین (و به‌ویژه تفسیر رساله، که خود تا آن زمان مدعیان فراوانی داشت) پیوند بخورد و از این رو اهمیتی مضاعف بیابد.

با انتشار یادداشت‌ها و درس‌گفتارهای دوره گذار (۳۴-۱۹۲۹) و روی اینترنت قرار گرفتن دیگر نوشته‌های میراث (Nachlass)^۴، بحث زبان پدیده‌شناختی سوبه‌هایی جدید یافت. از جمله انتشار مائسین‌نوشته بزرگ (BT) در این زمینه بسیار تأثیرگذار بود.^۵ یکی از بخش‌های اصلی این اثر، که «پدیده‌شناسی» نام دارد، با این عبارت آغاز می‌شود: «پدیده‌شناسی گرامر است» (BT:§320)؛ بدین ترتیب — چنانکه اشیپگلبرگ بر اساس محتوای ملاحظات فلسفی به‌درستی پیش‌بینی کرده بود (Spiegelberg, 1968: 212) — معمای پدیده‌شناسی ویتگنشتاین (دست‌کم از جهانی) با تلقی وی از مسئله «گرامر» گره خورده است، مسئله‌ای که به‌ظاهر اگر مبهم‌تر از پدیده‌شناسی وی نباشد، روشن‌تر هم نیست.^۶ در واقع دو مفهوم «پدیده‌شناسی» و «گرامر» نزد ویتگنشتاین سرنوشتی مشابه داشته‌اند؛ هر دو در صفحات آغازین ملاحظات فلسفی به میان آمده و به‌عنوان مبنای برنامه‌های پیشین و آتی ویتگنشتاین معرفی شده‌اند، حال آنکه آشکارا در معنای مصطلح خود به کار نرفته‌اند و خالی از ابهام هم نیستند. به‌علاوه، با انتشار تدریجی تمامی دست‌نوشته‌های دوره گذار، به‌مرور از ابهام هر دو کاسته شده، ابعاد بیشتری برشان افزوده شده و در گستره اندیشه ویتگنشتاین جایگاهی کانونی‌تر یافته‌اند. این دو مبحث کماکان از زنده‌ترین مباحث تفسیری در حوزه ویتگنشتاین پژوهی محسوب می‌شوند (مثلاً McManus, 2018, Engelmann, 2013, Rump, 2013, Dobler, 2011).

و (Baz, 2018) و این حکایت از آن دارد که هنوز باب بحث باز است و ابعاد آن نیازمند پژوهش‌هایی مضاعف‌اند.^۷ در این مقاله، با ارائه صورت‌بندی جدیدی از این بحث، نخست از چیستی این زبان پدیده‌شناختی خواهیم گفت و اجمالاً نسبتش با سنت پدیده‌شناختی را بررسی خواهیم کرد. سپس به چرایی ارائه این زبان و در آخر به دلایل طرد آن خواهیم پرداخت.

۱- چیستی «زبان پدیده‌شناختی»

با توجه به سبک نگارش ویتگنشتاین و این واقعیت که منابع بحث ما عمدتاً یادداشت‌های تنقیح‌ناشده وی هستند، در اینجا نمی‌توان انتظار تعریفی (روشن) از موضوع را داشت، بلکه باید این تعریف مفروض را از یادداشت‌های وی استنباط کرد. چنانکه اشپیگلبرگ خاطر نشان می‌کند (Spiegelberg, 1968: 204؛ م.ک. Soulez, 1989: 161)، می‌توان در ملاحظات فلسفی و گفت‌وگوهای ویتگنشتاین با اعضای حلقه وین (WWK) میان دو تراز از پدیده‌شناسی تمایز گذاشت؛ در اولین آن‌ها، پدیده‌شناسی مطالعه پدیده داده‌شده در تجربه مستقیم قلمداد می‌شود و وظیفه آن توصیف محض پدیده است، نه تبیین آن؛ از این حیث، پدیده‌شناسی با فیزیک، فیزیولوژی و روان‌شناسی فرق دارد، زیرا برخلاف آن‌ها از هر نوع پیش‌فرض (مثلاً امواج نور یا فرایندهای عصبی و غیره) و از هر آزمایش پسین بری است (PB: §218؛ م.ک. WA 8:37, §16). بدین معنا، زبان پدیده‌شناختی به‌عنوان «زبان اولیه»^۸ چیزی را بیان می‌کند که ما واقعاً آن را می‌دانیم، یعنی پدیده را» (WWK: 45). از دید ویتگنشتاین، ما به شکلی از بیان نیاز داریم که بتوانیم با آن مثلاً پدیده فضای بصری را، چنانکه فرداً هست، بدون افزودن هیچ فرضی و بدون گنجانده شدنش ذیل چارچوب‌های از پیش تعیین‌شده علی و تجربی، بازنمایی کنیم (PB: §70). تصور کنید که در فضای بصری من دو دایره قرمز هم‌اندازه بر پس‌زمینه‌ای آبی قرار دارد. می‌توانیم بگوییم که در اینجا یک رنگ در دو محل داریم. اکنون صرفاً آنچه را که می‌بینیم توصیف می‌کنیم. اما اگر بگوییم که قرمزی و گردی ویژگی‌های دو شیئی هستند که می‌توان آن‌ها را «لکه» نامید و آن‌ها نسبت مکانی معینی

با هم دارند؛ بدین صورت: «در اینجا دو شیء (لکه) وجود دارند که قرمز و گردند»، آنگاه داریم عناصری فرضی (در اینجا الگوی «شیء-ویژگی») را در گزارش خود دخیل می‌کنیم (ن.ک. MS-112: 121r). یا اگر صورت منطقی آن را به شکل “Fab” تحلیل کنیم و تأکید داشته باشیم که این صورت بنیادین است، مفروضات خود را بر آن تحمیل کرده‌ایم. زبان پدیده‌شناختی همچنین به فرایندهایی که هنگام دیدن آن صحنه ممکن است در شبکیه، اعصاب یا مغز رخ دهد، بی‌ارتباط است. مرجع نمادهای زبان پدیده‌شناختی، هر قدر هم که آن نمادها پیچیده باشند، داده بی‌واسطه است، گرچه نه داده متعلق به من یا دیگری، زیرا در آن صورت این زبان به زبانی خصوصی یا گزارشی خود-تک‌انگاره^۹ از ابژه‌های درونی بدل می‌شد. زبان فیزیکیالیستی، در مقابل، در بازنمایی داده‌ها عناصر فرضی را به آن‌ها اضافه می‌کند و مرجع نمادهایش ابژه‌های فیزیکی‌اند. در اینجا منظور از زبان فیزیکیالیستی نه زبان فیزیک، یا زبان فیزیکیالیستی کارناپ^{۱۰}، بلکه همان زبان متعارف^{۱۱} است (م.ک. BB:46). تفاوت زبان‌های پدیده‌شناختی و فیزیکیالیستی در نحوه بازنمایی‌اشان از واقعیت داده‌شده است (به عبارت دیگر: در نحوه اثباتشان؛ ن.ک. بخش ۴) و نه مثلاً در اینکه داده‌های اولی درونی و ذهنی است و داده‌های دومی همگانی و عینی. ویتگنشتاین، به تبع کاستی‌هایی که در ایده‌های دوره متقدم اندیشه‌اش یافته بود (ن.ک. بخش ۳)، گمان می‌کرد که می‌توان ساخت‌های بنیادی‌تری را که نشانه‌گذاری منطقی رساله از تحلیلشان بازمانده بود، تعیین بخشید، بدین ترتیب که فرد مثلاً از داده‌های بصری‌اش بهره ببرد و یک بار برای همیشه روابط میان مفاهیم مربوطه را نشان دهد و منبع سوءفهم‌ها را آشکار کند (PG:211, s. a. MS-105: 122). بنا بود قواعد این زبان بیان آن ویژگی‌هایی باشند که فرد در یک موقعیت، یعنی در لحظه فهم و استفاده از واژه، تجربه می‌کند. او در فکر زبانی بود که از حیث فلسفی ممتاز باشد و به‌درستی آنچه به فرد داده می‌شود یعنی کل امر داده‌شده و نه چیزی جز آن را، ضبط کند (Hintikka, 1996: 55, 65).

در دومین تراز، پدیده‌شناسی، دیگر بار در تقابل با فیزیک، این‌گونه معرفی می‌شود: «در پدیده‌شناسی همواره با امکان سروکار داریم، با معنا، و نه با صدق و کذب» (WWK: 63, MS-208:1); به عبارت دیگر: «پدیده‌شناسی صرفاً امکان‌ها را تعیین می‌کند. بنابراین پدیده‌شناسی گرامر توصیف آن امور واقعی است که فیزیک نظریه‌هایش را برشان بنا می‌کند» (PB: §1). یا به تعبیری دیگر: «پژوهش ما از چه نوع است؟ آیا من مواردی را می‌پژوهم که بر اساس احتمال یا واقعیت‌مندی‌اشان آن‌ها را ذکر کرده‌ام؟ نه، من فقط آن چیزی را ذکر می‌کنم که ممکن است و همچنین مثال‌های گرامری ارائه می‌دهم» (BT: 312). بدین معنا، پدیده‌شناسی نه به خود پدیده بلکه به «امکان»‌های پدیده می‌پردازد، به امکان‌هایی که به نحو پیشین در فضای منطقی مقرر شده‌اند و حد و مرز معناداری‌اند؛ به اینکه مثلاً چرا می‌توانیم از «سبزآبی» سخن می‌گوییم، اما از «زردآبی» نه. یا اینکه چرا در ردّ «آن سیاه است»، می‌توانیم بگوییم «آن قرمز است» اما نمی‌توانیم بگوییم «آن نرم است» (PB: §39). همین معنا از پدیده‌شناسی است که بعداً در مفهوم گرامر بسط و ادامه می‌یابد.

۲- خاستگاه «پدیده‌شناسی» ویتگنشتاین

پدیده‌شناسی ویتگنشتاین طبیعتاً در خلأ شکل نگرفته است و تا حدی می‌توان از چارچوب تاریخی تکوین آن سخن گفت. یکی از دلایل قرابت‌های (محتوایی) پدیده‌شناسی وی و سنت پدیده‌شناسی هوسرلی خاستگاه مشترک آن‌هاست؛^{۱۲} واژه «پدیده‌شناسی» در آغاز قرن بیستم نزد نظریه‌پردازان فلسفه فیزیک (همچون ماخ، بولتسمان، آینشتاین و ...) کاربردی تثبیت‌شده داشت و منظور از آن این بود که فیزیک باید صرفاً به متغیرهایی که قابل مشاهده و مستقیماً قابل اندازه‌گیری‌اند بپردازد و از مفاهیم نظری محض بهره نبرد. هوسرل خود معترف است^{۱۳} که پدیده‌شناسی وی استمرار و رادیکالیزه کردن پدیده‌شناسی ماخ است (Hintikka, 1996: 58). می‌دانیم که ویتگنشتاین با آثار ماخ^{۱۴} و به‌ویژه بولتسمان^{۱۵} آشنایی داشته است (WA 8:476) و به احتمال بسیار زیاد واژه و مفهوم «پدیده‌شناسی» را از این طریق اخذ کرده است. از دیگر منابع احتمالی مثلاً به کارناپ

(Hintikka & Hintikka, 1986: 145-7, Spiegelberg, 1968: 210)، گوته (م.ک. 16، §WA 8:37)، اسپنگلر (Gier, 1981: 95-7) و حتی آنتون مارتی (شاگرد برنتانو و از پدران مکتب زبان‌شناسی پراگ) (ibid: 98-9) نیز اشاره کرده‌اند، اما در هیچ‌یک از این موارد شواهدی کافی وجود ندارد که منشأ «پدیده‌شناسی» ویتگنشتاین را برای ما آشکار کند.

۳- چرا «زبان پدیده‌شناختی» مطرح شد؟

چنانکه می‌دانیم ویتگنشتاین در مقدمه رساله از پایان فلسفه سخن می‌گوید و در عمل هم از این عرصه کناره می‌گیرد. اما چه چیزی باعث شد که او در ۱۹۲۸، پس از قریب به ۱۰ سال، دوباره به وادی فلسفه بازگردد؟^{۱۶} یکی از علل آن گفت‌وگوهای انتقادی وی با رمزی درباره محتوای رساله بود. از جمله ایده‌های اصلی رساله این بود که گزاره‌های بنیادین منطقاً از یکدیگر مستقل‌اند و روابط منطقی صرفاً در میان گزاره‌های مرکب است. به‌علاوه ارزش صدق این گزاره‌های مولکولی منطقاً تابعی است از ارزش صدق گزاره‌های اتمی. مضاف بر این، «همان‌طور که تنها ضرورتی که وجود دارد ضرورت منطقی است، تنها ناممکنی که وجود دارد، ناممکن منطقی است» (T: 6.375). مثالی که ویتگنشتاین برای این ادعا ذکر می‌کند از این قرار است: «حضور هم‌زمان دو رنگ در یک نقطه از میدان دید ناممکن و درواقع ناممکن منطقی است، زیرا ساختار منطقی رنگ این امر را منتفی کرده است [...] (روشن است که نتیجه منطقی دو گزاره بنیادین نه می‌تواند همان‌گویی باشد و نه تناقض. این عبارت که یک نقطه در میدان دید در یک زمان دو رنگ مختلف دارد، تناقض است)» (T: 6.3751). از این نتیجه می‌شود که طرفین عطیفه «الف اکنون آبی است» و «الف اکنون قرمز است» (*Ba & Ra*) خود مرکب باشند، چرا که منطقاً از هم مستقل نیستند.

رمزی در بررسی انتقادی خود بر رساله (۱۹۲۳) از مرکب دانستن چنین گزاره‌هایی

انتقاد می‌کند (Ramsey, 1950: 280، ن.ک. Ramsey, 1963: 26-7). او بخش دوم این بند را راه‌حل پیشنهادی ویتگنشتاین برای این مسئله می‌شمرد: این تناقض در فیزیک بدین شکل نمود می‌یابد که ممکن نیست یک ذره در یک زمان دو شتاب داشته باشد؛ یعنی نمی‌تواند در یک زمان در دو نقطه حضور داشته باشد (T: 6.3751)؛ یعنی به مدد فیزیک می‌توان نشان داد که آن دو گزاره به ترتیب متضمن چنین چیزی اند: «الف این قدر از شدت نور را بازتاب می‌دهد» و «الف آن قدر از شدت نور را بازتاب می‌دهد». از نظر رمزی، این مشکلی را رفع نمی‌کند و صرفاً آن را یک گام به عقب می‌برد؛ زیرا گزاره‌های به‌دست‌آمده دیگر بار همدیگر را نقض می‌کنند و بنیادین نیستند (Ramsey, 1950: 280، Glock, 2005: 43). مسئله این است که در اینجا، بر خلاف آموزه‌های رساله، نمی‌توان از صورت منطقی گزاره‌ها ($Ba \ \& \ Ra$) به صورت تناقض ($P \ \& \ \sim P$) پی برد و این نشان از نابسندگی ناگزیر تحلیل منطقی است (ن.ک. جدول 1 و 2):¹⁷

$P \ \& \ Q$			$Ba \ \& \ Ra$		
T	T	T	T	T	F
T	F	F	T	F	F
F	T	F	F	T	F
F	F	F	F	F	F

(1) (2)

زوج هیئتیکا از دو حیث با این تفسیر شایع از بند 6.3751 مخالف‌اند؛ نخست اینکه هیچ شهادی بر این نداریم که ویتگنشتاین صورت منطقی گزاره‌ای چون «الف اکنون آبی است» را در تحلیل نهایی^{۱۸}، صورت ظاهری موضوع-محمولی (Ba) می‌دانسته است، به‌ویژه که وی همواره در مورد برداشت نادرست صورت منطقی از زبان طبیعی هشدار می‌داده است (RLF: 164-5، T: 4.002). از دیگر سو، بند دوم نه راه‌حل مسئله بلکه صرفاً توضیح آن به عبارتی دیگر است؛ آن نکته در باب فیزیک راهی را که باید برای حل

مسئله رفت نشان می‌دهد: بسط نشانه‌گذاری‌ای که روابط درونی و ضروری رنگ‌ها را نشان دهد و ناسازگاری آن‌ها را به تناقض بدل کند، یعنی همان طرحی که ویتگنشتاین در مقاله «ملاحظات در باب صورت منطقی» (RLF) (۱۹۲۹) دنبال می‌کند (Engelmann, 2013: 8, Hintikka & Hintikka, 1986: 122, 125) و (Monk, 2014: 331). در این مقاله وی، همسو با رساله، هنوز به کارایی تحلیل منطقی باور دارد و معتقد است که تحلیل دقیق و کافی صورت‌های گزاره‌ای بسیط را آشکار می‌کند. البته بدین منظور لازم است «چیزی را که در زبان متعارف موجب بدفهمی‌های بی‌پایان می‌شود در یک سمبولیسم مناسب بیان کنیم؛ یعنی آنجا که زبان متعارف ساختار منطقی را می‌پوشاند، جایی که به شکل‌گیری شبه‌گزاره‌ها مجال می‌دهد، جایی که یک واژه را در بی‌نهایت معنای مختلف استفاده می‌کند، باید آن را با سمبولیسمی جایگزین کنیم که تصویر واضحی از ساختار منطقی ارائه می‌دهد، شبه‌گزاره‌ها را طرد می‌کند و واژه‌های آن را به دور از ابهام استفاده می‌کند» (RLF: 163).

در ادامه ویتگنشتاین بر دو نکته جدید تصریح می‌کند: یکی اینکه راه رسیدن به آن تحلیل صحیح، و بالتبع سمبولیسم مناسب، «پژوهش منطقی خود پدیده‌ها» است و دوم اینکه این پژوهش، به معنایی، پسین^{۱۹} است و نه مبتنی بر گمانه‌زنی در باب امکان‌های پیشین (RLF: 163). پیشنهاد ویتگنشتاین برای تحلیل صور پدیده‌هایی مثل رنگ، صدا و ... این است که اعداد^{۲۰} را در ساختار خود گزاره‌های اتمی وارد کنیم، و البته این را نه امری موردی بلکه لازمه سمبولیسم می‌داند؛ به‌ویژه در جایی که با ویژگی‌هایی دارای درجه‌بندی (همچون روشنی یا قرمزی یک درجه از رنگ) مواجهیم.^{۲۱} اما این تحلیل چگونه است؟ ویتگنشتاین می‌گوید بیا باید فرض کنیم که مثلاً یک واحد از روشنی را b بنامیم و گزاره $E(b)$ بدین معنا باشد که E دارای این روشنی است. آنگاه گزاره $E(2b)$ می‌گوید که E دو درجه روشنی دارد؛ البته نباید آن را به حاصل ضرب منطقی $E(b) \& E(b)$ تحلیل کرد، زیرا آنگاه با $E(b)$ هم‌ارز خواهد شد. این یعنی گزاره‌هایی که درجه‌ای از یک

کیفیت را نسبت می‌دهند و لذا حاوی عدد هستند پذیرای تحلیل بیشتر نیستند (RLF:165-7). در این نقطه، ویتگنشتاین به مسئله ناسازگاری رنگ‌ها در رساله اشاره و اذعان می‌کند که به اشتباه در آنجا گمان می‌کرده که نسبت *Ba & Ra* تناقض است و بنابراین طرفینش کماکان قابل تحلیل‌اند. اکنون او بر این باور است که نسبت این سنخ گزاره‌ها، و اساساً تمامی گزاره‌های دال بر درجه‌ای از کیفیت، با هم نسبت‌طرد^{۲۲} است (که البته هنوز در نظرش نسبتی صوری است). به علاوه این دست گزاره‌ها به تحلیل بیشتر تن نمی‌دهند. همان‌طور که ویتگنشتاین خود معترف است، نسبت طرد نافی کمال نظریه تابع-صدقی رساله است، زیرا برخلاف جداول صدق استاندارد طرفین این عطفیه از حیث محتوا نسبت به هم خنثی نیستند؛ لذا خط اول جدول صدق آن مهمل^{۲۳} است (جدول 3) و نباید آن را نوشت:

Ba & Ra

T T ?

T T F

F T F

F F F

(3)

ویتگنشتاین امکان ساخت عطفیه‌هایی به ظاهر درست‌ساخت همچون *Ba & Ra* در زبان ما را ناشی از نقصی در نشانه‌گذاری فعلی‌امان می‌داند و اعتقاد دارد که قواعد نحوی یک نشانه‌گذاری کامل می‌توانند چنین ساخت‌های مهملی را از زبان خارج کنند. او در آخر به نکته‌ای که در آغاز مقاله گفته بود باز می‌گردد: وضع این قواعد نحوی میسر نیست، مادامی که به «تحلیل نهایی پدیده»ی مورد نظر دست نیافته باشیم (RLF:168-71؛ ن.ک. §§76-8، BP: Stern, 1991: 212). چنانکه شاهدیم، و اشیپگلبرگ نیز

به درستی اشاره می‌کند (Spiegelberg, 1968: 208)، در «ملاحظات در باب ...» همه مؤلفه‌های زبان پدیده‌شناختی ویتگنشتاین حضور دارد، ولو اینکه او آن را بدین نام نخوانده باشد؛ در این مقاله او در پی «پژوهش منطقی خود پدیده‌ها»ست، پژوهشی که هیچ عنصر فرضی و غیرزبانی‌ای در آن دخیل نیست (WWK: 42) و باور دارد که بیان صحیح و دقیق ماحصل پژوهشش در قالب نشانه‌گذاری‌ای مناسب می‌تواند مرزهای معناداری را تعیین کند. اما چرا ویتگنشتاین برای تحلیل درست گزاره‌ای چون «لف آبی است» به خود پدیده متوسل می‌شود؟ ویتگنشتاین از زمان رساله بدین باور داشت که هر بخشی از فضای بصری باید رنگی داشته باشد و هر رنگ باید بخشی از میدان بصری را به خود اختصاص دهد (T: 2.0131؛ ن.ک. MS-105: 41). به علاوه مشخصاً در ۱۹۲۸ بر این تأکید می‌کند که فضای بصری و ساختار آن، مثلاً فاصله (MS-105: 62) و جهت (MS-105: 37)، مطلق^{۳۴} هستند و بی‌واسطه، یعنی به‌عنوان پدیده، به ما داده می‌شوند. رنگ‌ها نیز به‌عنوان جزء جدایی‌ناپذیر این فضا چنین حکمی دارند. در رساله او ساده‌انگارانه گمان می‌کرد که تحلیل منطقی صورت رنگ، به‌عنوان یک ابژه (LWL: 120)، می‌تواند تمامی ویژگی‌های ذاتی آن (T: 4.123) و لذا امکان‌های ترکیب آن در گزاره‌ها را به دست دهد، اما مسئله ناسازگاری رنگ‌ها نابسندگی این تحلیل پیشین را به او نشان داد. اکنون تلقی او این بود که راه دستیابی به صورت بنیادین رنگ رجوع به خود پدیده محض است و پرسش مهم اینکه چنین پژوهشی را با چه زبانی می‌شود بیان کرد.

«ملاحظات در باب ...» برای ارائه در یک گردهمایی نوشته شده بود، اما هیچ‌گاه در آنجا خوانده نشد و ویتگنشتاین نوشته‌ای دیگر (درباره بی‌نهایت در ریاضیات) را جایگزینش کرد. گرچه انسکوم مدعی است که ویتگنشتاین از این مقاله راضی نبود و آن را «کاملاً بی‌ارزش» می‌شمرد (Copi & Beard, 1966: 31)، ولی باید توجه داشت که ویتگنشتاین این حرف را در سال ۱۹۴۲ می‌زند و هیچ شهادی در کار نیست که وی در هنگام نگارش این مقاله آن را جدی نمی‌گرفته است (Engelmann, 2017: 99-).

101). مخالفت متأخر وی با مضامین این مقاله نافی اهمیت آن نیست، چنانکه مخالفت وی با عمده مطالب رساله ما را از بررسی دوباره و چندباره این اثر باز نمی‌دارد. چیزی که مشخص است این است که «ملاحظات در باب...» برای ویتگنشتاین درسی مهم داشت؛ اینکه لاینحل ماندن مسئله ناسازگاری رنگ‌ها نظریه تابع- صدقی یعنی حقیقت منطقی در رساله و جزء لاینفک نظریه تصویری را به چالش می‌کشد. این مسئله خود یکی از علل اصلی گذر ویتگنشتاین از «اتمیسیم منطقی» رساله به «کل‌گرایی منطقی» سال‌های ۳۰-۱۹۲۹ بود؛ در رساله، گزاره‌های بنیادین به منزله اتم‌هایی بودند که نسبت منطقی‌ای با هم نداشتند، اما گزاره‌های دال بر درجه‌بندی شاهدهی بر وابستگی برخی گزاره‌ها به یکدیگر بودند. این امر ویتگنشتاین را واداشت که از «نظام گزاره‌ها»^{۲۵} سخن بگوید. در این الگو، گزاره‌ها نه در بسته‌های اتمی، بلکه در گروه‌ها و خوشه‌ها می‌آیند. گزاره‌ها از طریق رابطه‌های استنباطی (inferential) در نظام‌هایی یکپارچه به یکدیگر متصل می‌شوند. به تعبیر خود او، مثلاً اگر بگوییم که «این یا آن نقطه در میدان بصری آبی است»، نه فقط همین بلکه همچنین می‌دانیم که این نقطه سبز و قرمز و زرد و... نیست. در این نگاه، گزاره‌ها همچون نقاط روی یک دستگاه سنجش‌اند که ذاتاً به هم وابسته‌اند (Medina, 2002: 41-2, WWK:63-4).

۴- چرا ویتگنشتاین از طرح زبانی پدیده‌شناختی دست کشید؟

ویتگنشتاین در صفحات آغازین یادداشت‌هایش در ۱۹۲۹ (احتمالاً ۱ سپتامبر) چنین می‌نویسد: «و البته که ممکن است زبانی پدیده‌شناختی وجود داشته باشد». حتی از این می‌گوید که زبان متعارف ما نیز پدیده‌شناختی است (MS-107: 3)؛ پس چه می‌شود که در صفحات میانی همان دست‌نوشته‌ها (در ۲۲ اکتبر) این‌طور می‌گوید: «این فرض که زبانی پدیده‌شناختی ممکن است و اینکه این [زبان] در واقع نخست آن چیزی را می‌گوید که ما باید || می‌خواهیم در فلسفه بیان کنیم (از نظر من) بیهوده است. ما باید با زبان متعارفمان سر کنیم و آن را درست بفهمیم»؟ (MS-107: 176) چه چیزی موجب تردید او شده است؟

می‌دانیم که در این دوره زمانی (۳۰-۱۹۲۹) ویتگنشتاین به نوعی اصل «اثبات‌پذیری»^{۲۶} اعتقاد داشته است: «فهم معنای یک گزاره؛ یعنی معرفت به اینکه چگونه باید درباره مسئله صدق یا کذبش تصمیم‌گیری کنیم» (PB: §43, §114). یا: «آنچه یک گزاره می‌گوید این است که چگونه می‌توان آن را اثبات کرد» یعنی «چگونگی [اثبات معنای گزاره است» (PB: §166). اما در یادداشت‌های همین دوره، شاهد تغییر دیدگاه ویتگنشتاین در مورد «چگونگی اثبات» هستیم؛ این تغییر، چنانکه زوج هینتیکا تصریح کرده‌اند (Hintikka & Hintikka, 1986: 164-6)، تأثیری تعیین‌کننده در دست کشیدن ویتگنشتاین از زبان پدیده‌شناختی داشته است. او نخست بر آن بوده است که «داده بی‌واسطه» گزاره‌های زبان متعارف را اثبات می‌کند (PB: §166؛ ن.ک. MS-107:223)، اما تحلیل فضای بصری بر اساس این تلقی او را نسبت به موضعش ظنن می‌کند؛ وقتی در زبان متعارف می‌گوییم «می‌بینم که چراغی روی میز قرار دارد»، این چیزی بیش از توصیف فضای بصری‌امان است. چنین توصیفی این‌گونه می‌بایست باشد: «به نظرم می‌رسد که دیدم چراغی روی میز قرار دارد»؛ اما تعبیر متعارف «به نظرم می‌رسد» فریبنده است، زیرا چه‌بسا این‌طور القا کند که من نه چیزی واقعی بلکه چیزی کمابیش نامشخص را توصیف کرده‌ام. او نتیجه می‌گیرد که ما برای بازنمایی فضای بصری به خودی خود (یعنی به‌عنوان داده‌ای بی‌واسطه) به زبانی غیر از زبان فیزیکی متعارف (PB: §70) و به مفاهیمی جدید (PB: §213) نیاز داریم (م.ک. BB: 59). می‌توان زبانی را تصور کرد که با ظرافت تمام پدیده؛ یعنی داده بی‌واسطه را توصیف کند و نه فقط بخشی یا چیزی نزدیک به آن را. از آنجا که تمامی اشکال گفتار ما از زبان فیزیکی متعارف اخذ شده‌اند کاربرد آن‌ها در پدیده‌شناسی هاله‌ای تحریف‌کننده بر ابژه‌ها می‌اندازد؛ اساساً «بدترین اشتباهات فلسفی زمانی پدید می‌آیند که سعی می‌کنیم از زبان — فیزیکی — متعارف در حیطه داده بی‌واسطه استفاده کنیم» (PB: §57, BT: 320).

پس در اینجا ویتگنشتاین به‌صراحت از لزوم وجود دو زبان سخن می‌گوید: زبانی

پدیده‌شناختی (به‌عنوان زبان اولیه) و زبان فیزیکی متعارف (به‌عنوان زبان ثانویه) (PB: §57). با این تلقی، وجه تمایز این دو زبان از یکدیگر چگونگی اثبات آن‌هاست (و نه مثلاً اینکه گزاره‌های اولی بنیادین‌اند و دومی مرکب)؛ گزاره‌های زبان اولیه (که ویتگنشتاین در مواردی آن‌ها را «گزاره‌های حقیقی»^{۲۷} می‌نامد) از طریق مقایسه با واقعیت به‌طور قطع اثبات یا رد می‌شوند، زیرا «تجربه اولیه» و داده‌های حسی را توصیف می‌کنند. مثلاً: «به نظرم می‌رسد که یک گوی در برابر من وجود دارد». این گزاره‌ها یا صادق‌اند یا کاذب. اما گزاره‌های زبان ثانویه، «فرض‌ها»^{۲۸}، عبارات ما دربارهٔ ایزه‌های مادی و حالات ذهنی دیگران هستند. مثلاً: «یک گوی در برابر من وجود دارد». این گزاره‌ها به معنای حقیقی کلمه گزاره نیستند، زیرا واقعاً صادق یا کاذب نیستند، بلکه صرفاً کمابیش محتمل‌اند (Glock, 1996: 383, WWK: 99-100, LWL: 50).^{۲۹} البته نباید این نکته را معرفت‌شناختی فهمید؛ یعنی منظور این نیست که اثباتی برای آن‌ها وجود دارد که چه‌بسا ذره‌ذره به آن نزدیک شویم، ولو اینکه هرگز بدان نرسیم. مسئله این است که نسبت صوری فرض‌ها با واقعیت از سنخ اثبات یا رد نیست (PB: §228).



(شکل ۱، برگرفته از Ms-106, 102)

یکی از تردیدهای ویتگنشتاین در مورد زبان پدیده‌شناختی این است که آیا این زبان از «ساده‌سازی»^{۳۰}ی که مختص زبان متعارف است گریزی دارد: «توصیف پدیده‌ها از طریق فرض جهانی مادی ناگزیر است و این از آن روست که این توصیف در قیاس با توصیف پدیده‌شناختی بی‌نهایت پیچیده ساده‌تر است. وقتی من قطعات مختلف پراکندهٔ یک خط دایره‌وار را می‌بینم، چه‌بسا توصیف دقیق و صریح آن ناممکن باشد،

اما این توضیح که آن‌ها تکه‌های یک دایره هستند [...] ساده است» (MS-106: 102-).^{۳۱} باید توجه داشت که خطر مشاهدهٔ چیزها،^{۳۲} (MS-208: 1 م.ک. ۴) (ن.ک. شکل ۱).^{۳۳}

ساده‌تر از آنچه در واقع هستند، بیش از همه در آن جایی وجود دارد که به پژوهش پدیده‌شناختی انطباعات حسی می‌پردازیم (PB: §224). اکنون پرسش این است که ما چه ابزاری برای توصیف این پیچیدگی پدیده‌شناختی داریم؟ اگر جهان داده‌ها بی‌زمان است، چطور می‌توانیم از زبان متعارفی که بر اساس مفهوم فیزیکی زمان ساخته شده است برای توصیف آن استفاده کنیم؟ (PB: §48, §75؛ م.ک. MS-107: 233) اگر تجربه بی‌واسطه به دور از تناقض، ورای زبان متعارف و «تبیین» ناپذیر است (PB: §74)، زبان پدیده‌شناختی به‌عنوان توصیف‌کننده آن چه جور چیزی است؟ به نظر می‌رسد که ما حتی برای توصیف خود این زبان نیز مجبوریم به زبان متعارف متوسل شویم (PB: §68). ویتگنشتاین چند سال بعد در گفت‌وگویی، با استفاده از مثال محبوبش در دوره گذار؛ یعنی مثال فیلم و پرده سینما، این وضعیت را بهتر توضیح می‌دهد؛ در سالن سینما، شما تصویر را در مقابل خود روی صفحه‌نمایش می‌بینید، اما اپراتور در پشت شماست و حلقه فیلم نیز در اختیارش است که از یک طرف باز و از طرف دیگر جمعش می‌کند. لحظه اکنون یا همان پدیده بی‌واسطه تصویری است که جلوی نور است، اما آینده هنوز روی حلقه مانده تا بیاید و گذشته نیز روی حلقه بوده و گذشته است. حالا تصور کن که فقط اکنون وجود داشته باشد، نه هیچ قبل و بعدی بر روی حلقه. و حالا تصور کن که در چنین وضعیتی چه زبانی می‌تواند وجود داشته باشد. فرد فقط می‌تواند دهانش را باز کند. همین! (WC: 13) مسئله این است که هر توصیفی از «اکنون» زنجیره‌ای از نمادهاست و بدین واسطه قبل و بعد دارد، یعنی ناگزیر است از منطق زبان فیزیکی متعارف پیروی کند (Stern, 1991: 3-212؛ م.ک. MS-107: 1).

تلاش برای توصیف محض «فضای بصری» کاستی‌های زبان پدیده‌شناختی را روشن‌تر می‌کند. این توصیف نباید از هیچ عنصر فرضی و فیزیکی‌ای (حتی از سوژه بیننده) ذکری بیاورد و صرفاً باید توصیف داده بی‌واسطه باشد. مثلاً وقتی از درون چارچوب پنجره درختی را می‌بینیم (و بالطبع درخت را کوچک‌تر از پنجره)، در واقع صرفاً رنگ‌هایی در

مکان‌ها و جهات مختلف می‌بینیم. فضای بصری مطلق است، لذا تعیین مکان رنگ‌ها به نسبت آن‌ها با یکدیگر وابسته نیست. ولی آیا ما تمامی جزئیات این فضا را با دقت تمام می‌بینیم؟ یعنی آیا می‌توان توصیفی دقیق از این فضا ارائه داد؟ توجه داشته باشید که در توصیف خود نباید از مفاهیم و زبان فیزیکی در این توصیف استفاده کنیم، از جمله از مفاهیم و قواعد هندسه اقلیدسی. اما در مواردی با نوعی ابهام در فضای بصری مواجه می‌شویم. مثلاً وقتی که ناگزیر یک صدضلعی را (به‌عنوان حالتی از رنگ مشکی بر زمینه سفید، و نه به‌عنوان شکلی هندسی) به شکل دایره می‌بینیم. بی‌شک در اینجا نمی‌توان از تمایز نمود و واقعیت سخن گفت (مثلاً بگوییم این شکل دایره به نظر می‌رسد، ولی در واقع صدضلعی) است، چرا که این تمایز متعلق به زبان فیزیکی و مبتنی بر مفروضات آن است (Engelmann, 2013: 40, PB: §214). از سوی دیگر، چنانکه ویتگنشتاین تذکر می‌دهد، «ابهام» به معنای متعارف کلمه اساساً در جایی ذکر می‌شود که معیاری برای وضوح و مقایسه‌ای در کار باشد، یعنی نسبی است. «ابهام» داده حسی از این سنخ نیست. واژه‌های «مرز»، «نزدیک»، «همان»، «مشابه» و ... نیز، وقتی در توصیف پدیده‌شناختی به کار روند، معنایی جز معنای متعارفشان دارند (PB: §213). اما آیا بی‌سبب است که برای توصیف زبان پدیده‌شناختی نیز دائماً به زبان متعارف متوسل می‌شویم؟

پرسش دیگر درباره «بدون فرض» بودن زبان پدیده‌شناختی است: «مگر نه این است که آنچه فرض توضیح می‌دهد خود مجدداً از طریق یک فرض قابل بیان است؟ یعنی آیا اساساً گزاره‌های اولیه وجود دارند؛ گزاره‌هایی که همواره اثبات‌پذیرند و جنبه‌ای از یک فرض نیستند؟» (MS-109: 19-20)؛ حتی ساده‌ترین صورت منطقی گزاره، یعنی صورت تابع-شناسه، نیز از عناصر فرضی و ساده‌سازی بری نیست (PB: §215). آنچه آشکار است این است که در آن دوره ویتگنشتاین پاسخ قاطع و مشخصی برای این پرسش‌ها نداشته و همین سبب شده است که رفته‌رفته از طرح زبانی پدیده‌شناختی مأیوس شود. این تردیدها همراه است با ناامیدی ویتگنشتاین از هر گونه زبان ایده‌آل، از جمله

نشانه‌گذاری مناسبی که در «ملاحظات» در باب ... انتظار داشت بتواند از طریقش ایرادات وارد بر نظریه تابع - صدقی رساله را رفع کند (PB: §§82-4); اکنون در نظر او تنها زبان (*die Sprache*) زبان متعارف است که خود به نظام ثانویه، یعنی نظام فیزیکی تعلق دارد. نیازی نیست نخست زبانی جدید وضع کنیم یا سمبولیسمی دیگر بسازیم (PB: 45: WWK, §68). او می‌پرسد اصلاً چرا منطق باید با زبانی "ایده‌آل" سروکار داشته باشد و نه با زبان ما. این زبان ایده‌آل بناست چه چیزی را بیان کند؟ قاعدتاً چیزی را که ما هم‌اکنون در زبان متعارفمان بیان می‌کنیم؛ در این صورت، همین زبان است که منطق باید آن را بی‌پژوهد و تحلیل منطقی یعنی تحلیل گزاره‌ها همان‌طور که هستند (PB: §3).

چنانکه گفتیم، دست کشیدن ویتگنشتاین از زبان پدیده‌شناختی قطعی و دفعی نبوده است. در یادداشت اصلی اولین بند ملاحظات فلسفی، وی از این می‌گوید که زبان پدیده‌شناختی «ممکن» نیست (MS-207: 205)، اما بعداً در نسخه ماشین‌نوشته همین واژه را به «ضروری» تغییر می‌دهد (PB: §3). برخی این تغییر را چنین تفسیر کرده‌اند که ویتگنشتاین پی برده است که هنوز نمی‌تواند امتناع زبان پدیده‌شناختی را ثابت کند و لذا نظرش را تعدیل کرده و به آینده (از نظر زوج هینتیکا، تا زمان ارائه استدلال زبان خصوصی) (Hintikka & Hintikka, 1986: ch. 10) موکول کرده است. اما به نظر می‌رسد این جرح و تعدیل حکایت از موضوع مهم دیگری دارد: اینکه پدیده‌شناسی در ترازوی جدید همچنان می‌تواند مطرح باشد^۳ (ن.ک. Stern, 1991: 210). و نقطه تلاقی پدیده‌شناسی و بحث گرامر در دوره گذار همین جاست.

نتیجه‌گیری

سال‌های ۳۰-۱۹۲۸ دوره تعیین‌کننده‌ای در فلسفه ویتگنشتاین بود. در این دوره شاهد فاصله گرفتن وی از بسیاری ایده‌های رساله و شکل‌گیری نقطه برخی از

دیدگاه‌های متأخر وی هستیم. یکی از چالش‌برانگیزترین ایده‌های وی در این دوره ساخت «زبانی پدیده‌شناختی» بود که در مقطعی کوتاه ارائه و سپس کنار گذاشته شد. در این مقاله، ما به بررسی چیستی، خاستگاه و چرایی ارائه و طرد این زبان پرداختیم. در بررسی چیستی زبان پدیده‌شناختی، از این گفتیم که در اینجا می‌توان میان دو معنا از «پدیده‌شناسی» تمایز گذاشت؛ یک بار به‌عنوان مطالعه و توصیف محض پدیده و دیگر بار به‌عنوان مطالعه و توصیف امکان‌های پدیده، چنانکه در زبان نمود می‌یابند. در بررسی خاستگاه «پدیده‌شناسی» ویتگنشتاین، ضمن طرح گزینه‌های مختلف، بدین نتیجه رسیدیم که احتمالاً کاربرد این اصطلاح نزد فیزیکدانان نظری، به‌خصوص بولتسمان یا باخ، منشأ اصلی این ایده نزد ویتگنشتاین بوده است. در ادامه از این گفتیم که یکی از علل اصلی ارائه چنین ایده‌ای کاستی‌هایی بود که ویتگنشتاین در ساختار رساله یافته بود. «مسئله ناسازگاری رنگ‌ها» از مهم‌ترین آن‌ها بود؛ این مسئله عمومیت نظریه تابع-صدقی و لذا نظریه تصویری زبان را به چالش می‌کشید. تلقی ویتگنشتاین این بود که راه برون‌رفت از این تنگنا روی آوردن به پژوهش در باب خود پدیده‌ها و ارائه آن در سمبولیسمی مناسب؛ یعنی زبانی پدیده‌شناختی، است. او تلاش‌هایی اولیه برای صورت‌بندی این زبان انجام داد، اما توگویی خود را در حال بیان «امر ناگفتنی» یافته باشد، از طرح آن دست کشید و ضمن رد آن به‌عنوان یک «زبان ایده‌آل»، اذعان کرد که حتی هنگام پرداختن به منطق نیز ابزاری جز زبان فیزیکی متعارفمان در اختیار نداریم. اگر مسائل ما در زبان متعارف شکل گرفته‌اند، پس راه‌حلشان نیز باید در همین جا جست‌وجو شود. این بار وظایف زبان پدیده‌شناختی به تحلیل گرامری زبان متعارف سپرده شد؛ با این تلقی که با تحلیل و توصیف وجوه ذاتی و غیرذاتی زبان متعارف می‌توانیم رفته‌رفته به گرامر کل زبان اشراف بیابیم و بدین طریق از معضلات و ابهام‌های دیرپای فلسفی در باب اندیشه، زبان و جهان خلاص شویم.

پی‌نوشت‌ها

۱. ارجاعات به آثار ویتگنشتاین، چنانکه مرسوم است، با استفاده از کوتاه‌نوشت آثار وی خواهد بود.
۲. جذابیت موضوع آن قدر زیاد بود که حتی ریکور درباره‌اش مقاله نوشت (Ricreur, 1976). برای نگاهی اجمالی به اطلاعات کتاب‌شناختیِ مهم این آثار، (ن.ک. Monk, 2014: 335, n. 12 و Kuusela & Ometiță, 2018: 11-13).
۳. برای نقد این دیدگاه (ن. ک. Soulez, 1989: 170-2, Gier, 1990: 274-9, Blank, 2002: 329-31, 178 و Noë, 1994: 15-6, 18, 24).
4. <http://wab.uib.no> & <http://www.wittgensteinsource.org>
در مورد اهمیت این نوشته‌ها، به‌ویژه دست‌نوشته‌های MS 105-7، در تفسیر کلیت فلسفه ویتگنشتاین، (ن.ک. Hintikka, 1996: 107-8).
۵. از مائسین‌نوشتۀ بزرگ سه نسخه متفاوت وجود دارد. متن آلمانی اولین آن‌ها در سال ۲۰۰۰ در جلد یازدهم *Wiener Ausgabe* چاپ شد و ویرایش انتقادی نسخه دوم، با ترجمه انگلیسی، در سال ۲۰۰۵.
۶. مثلاً ن.ک. به سردرگمی مور (که در درس‌گفتارهای ۳۳-۱۹۳۰ شرکت می‌کرد) در مورد منظور ویتگنشتاین از «گرامر» و «قواعد گرامری» در M:290-300.
۷. البته «پدیده‌شناسی» نامیدن فلسفه ویتگنشتاین (حتی مقطعی کوتاه از آن) مخالفانی نیز داشته است. از جمله ریدر (Reeder, 1989: 257-76) معتقد بود «ویتگنشتاین هرگز یک پدیده‌شناس نبود». ادعای اصلی او این است که شواهدی که مدافعان این انتساب بر ادعای خود آورده‌اند برای چنین ادعای بزرگی کافی نیست

(ibid: 260-3). به علاوه برای گنجاندن ویتگنشتاین ذیل چنین عنوانی باید معیارهای خود را بسیار عام بگیریم (ibid: 258). نقص عمده کار وی این است که تقریباً هیچ توجهی به یادداشت‌های چاپ‌نشده ویتگنشتاین در آن دوره ندارد؛ از جمله به اشتباه فرض می‌کند که آنچه در مائین‌نوشته بزرگ در خصوص زبان پدیده‌شناختی آمده تکرار مطالب ملاحظات فلسفی است. ضمناً نسبت به این فرض که جریان اصلی پدیده‌شناسی و «پدیده‌شناسی» ویتگنشتاین دو مسیر موازی با خاستگاهی مشترک هستند (ن.ک. بخش ۲) بی‌توجه است. برای نقد دیدگاه ریدر، ن.ک. Gier, 1990: 279-85.

8. primäre Sprache

9. solipsistic

۱۰. برای بحثی مفصل در باب نسبت زبان فیزیکیالیستی ویتگنشتاین و فیزیکیالیسم کارناپ، (ن.ک. Stern, 2007: 305-31).

11. ordinary

۱۲. ویتگنشتاین صرفاً در دو جا از هوسرل نام می‌برد (یک بار مستقیم و به اسم و یک بار غیرمستقیم با اشاره به پژوهش‌های منطقی)، اما این‌ها شاهی بر این نیستند که وی آثار هوسرل را خوانده بوده است (WWK:67-8، Spiegelberg, 1968: 218, n. 11).

۱۳. «در آستانه‌ی ورود به قرن بیستم، از جدال فلسفه و روان‌شناسی برای [دستیابی به] روشی اکیداً علمی دانشی جدید سر برآورد، توأم با روشی جدید برای تحقیق فلسفی و روان‌شناختی. این دانش جدید پدیده‌شناسی نام داشت، چرا که آن، و روش جدیدش، از طریق نوعی رادیکالیزه کردن روش پدیده‌شناختی‌ای پدید آمد که پیش‌تر برخی دانشمندان و روان‌شناسان تجربی ترویج و استفاده کرده بودند. نکته‌ی اصلی این روش،

چنانکه ماخ و هرینگ از آن استفاده کرده‌اند، عبارت بود از واکنش به نظریه‌پردازی بی‌پایه‌ای که آن دانش "دقیق" را به مخاطره می‌انداخت...» (Husserl, 1968: 302).

۱۴. از جمله، در *ملاحظات فلسفی*، ویتگنشتاین ماخ را متهم می‌کند که در توصیف خود از فضای بصری زبان پدیده‌شناختی و زبان فیزیکی را خلط کرده است (PB:§213، م.ک. 1 (PB:§)).

۱۵. البته بولتسمان عمدتاً دیدی انتقادی به فیزیک‌دانان پدیده‌شناس داشت. او موضع آن‌ها را واکنشی نسبت به برخی فروض متافیزیکی و غیرمشاهده‌ای در روش سنتی (همچون اتم و مولکول) (Boltzman, 1905: 219) و هدفشان را بازنمایی نمود (*Erscheinung*) بدون فراروی از تجربه می‌دانست (ib.:221). از دید او، این ادعای پدیده‌شناسی صرفاً یک پندار بود. هیچ معادله‌ای فرایندها را با دقت بازنمایی نمی‌کند بلکه همواره آن‌ها را آرمانی می‌کند (*idealisiert*)، بر ویژگی‌های مشترکشان تأکید می‌کند و آنچه متفاوت است نادیده می‌گیرد و بدین ترتیب از تجربه فرا می‌رود (ib.: 222، ن.ک. Hintikka, 1996: 60-1، Park, 1998: 8-16). چه بسا همین موضع انتقادی بعداً در روی‌گردانی ویتگنشتاین از زبان پدیده‌شناختی هم تأثیر داشته است.

۱۶. احتمالاً هرگز نمی‌توان به این پرسش پاسخی قطعی داد، زیرا ویتگنشتاین در آخرین حضورش در وین، از ژانویه ۱۹۴۹ تا مارس ۱۹۵۰، دستور می‌دهد که مقادیر زیادی از برگه‌هایش، از همه دوره‌های فکری، سوزانده شوند. پس احتمالاً شکاف میان

نوشته‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۸ هیچ‌گاه بسته نخواهد شد (Spiegelberg, 1968: 222).

۱۷. یکی از یادداشت‌های ویتگنشتاین در ۱۹۳۱ به‌خوبی نشان می‌دهد که او از طریق رمزی به این مشکل آگاه شده است: «وقتی "f(x)" می‌گوید که x اکنون در یک نقطه معین است، آنگاه "f(a).f(b)" نیز یک تناقض است. اما چرا "f(a).f(b)" را تناقض می‌نامم، حال آنکه $p \sim \sim p$ صورت تناقض است؟ آیا این صرفاً یعنی نشانه "fa.fb" مانند ffaa یک گزاره نیست؟ مشکل ما این است که احساس می‌کنیم در اینجا معنایی وجود دارد، ولو معنایی تباه‌شده (رمزی)» (M-112:125v).

۱۸. بماند که در رساله کشف گزاره‌های بنیادین وظیفه منطق نیست، بلکه در حیطة کاربرد منطق است (T:5.557, 5.554، ن.ک. WWK:42). احتمالاً از همین روست که ویتگنشتاین در آنجا برای دستیابی به گزاره‌های بنیادین مرتبط با رنگ‌ها تلاشی نمی‌کند.

۱۹. البته نباید گمان برد که منظور از این پژوهش پژوهشی تجربی یا علمی است. ویتگنشتاین در اینجا تلاش می‌کند نوعی پژوهش فلسفی را صورت‌بندی کند که نه کاملاً پیشین است و نه کاملاً تجربی. برای مقایسه‌ای جالب میان این تلاش و ایده «این‌همانی ضروری پسین» نزد کریپکی، ن.ک. Medina, 2002: 39-40. ضمناً این نکته یادآور بندی از ملاحظاتی در باب رنگ‌هاست. در آنجا این پرسش مطرح می‌شود که وقتی می‌گوییم آمیختن سفید رنگین بودن را از رنگ می‌زداید این چطور جمله‌ای است. در پاسخ، ویتگنشتاین نه‌تنها انکار می‌کند که چنین جمله «گزاره‌ای متعلق به فیزیک» است، بلکه می‌افزاید: «در اینجا وسوسه زیادی به باور به نوعی پدیده‌شناسی وجود دارد، چیزی که در میانه علم و منطق است» (WA §3).

8:35؛ برای بحثی مفصل در این باب، ن.ک. Monk, 2014، به ویژه نقدش به تفسیر جی پر، (ibid: 315-325).

۲۰. در رساله، اعداد صرفاً شاخص‌های معادله بودند، اما در اینجا به نوعی شیوه بازنمایی (مضاف بر رابطه تصویری) بدل می‌شوند (MS-105:19) هینتیکا معتقد است که دخالت دادن اعداد در صورت منطقی از تغییری کلان‌تر در فلسفه ریاضیات و منطق ویتگنشتاین در این دوره حکایت دارد. ویتگنشتاین در رساله بر این باور بود که گزاره‌های ریاضیات معادله هستند و صرفاً نشان می‌دهند که دو عبارت هم‌ارزند و لذا متقابلاً جانشین‌پذیر؛ از سوی دیگر، منطق را بر اساس همان‌گویی تبیین می‌کرد. اما اکنون او ناگزیر قصد داشت منطقی محاسباتی را جایگزین منطق رساله کند: «بدین ترتیب، می‌توان از طریق جانشینی (Substitution) از یک گزاره به گزاره دیگر رفت و قواعدی را که آن جانشینی‌ها بر اساس انجام می‌گیرند در معادلاتی ضبط کرد» (MS-105:17). بر همین اساس، و در تقابل با منطق‌گرایی (ظاهری) رساله، حال پرداختن به مبانی حساب جزئی لاینفک از منطق می‌شد (برای جزئیات و تبعات این تغییر ن.ک. Hintikka, 1996: 85-8).

۲۱. وی از اعداد و جدول مختصات برای تحلیل نسبت رنگ و فضای بصری نیز استفاده می‌کند (ن.ک. RLF:165-6). چنانکه می‌دانیم، یکی از دلایل اصلی بازگشت ویتگنشتاین به کیمبرج این بود که می‌خواست روی فضای بصری کار کند (WWK:17).

22. exclusion

۲۳. nonsensical و نه senseless (= بی‌معنا) که وصف تناقض‌هاست.

24. absolute

25. Satzsystem

26. verifiability

27. Aussagen

28. Hypothese

۲۹. به این دو باید گزاره‌های ریاضی را نیز اضافه کرد که نه مطابق با واقعیت‌اند و نه نامطابق. این گزاره‌ها معنایشان را از براهین خود؛ یعنی از نحوه‌ی توجیهشان می‌گیرند و صدقشان نیز غیرارجاعی و کاملاً نحوی است.

۳۰. برخی عبارات در آثار متأخر ویتگنشتاین وجود دارند که مفسران را در این مورد که آیا پدیده‌شناسی ویتگنشتاین در ۱۹۲۹ به پایان رسیده به تردید انداخته‌اند. از جمله در ملاحظاتی در باب رنگ‌ها، وی می‌گوید که گرچه پدیده‌شناسی نه، اما مسائل پدیده‌شناختی وجود دارند (WA §3, §248 / 91, §53 / 8:37, §3 م.ک. WA 8:35). در همین خصوص، فون وریگت به اشپیگلبرگ گفته که ویتگنشتاین در سال آخر زندگی‌اش، یعنی همان زمان که روی مفهوم رنگ کار می‌کرده، اغلب از این می‌گفته است که آنچه دارد انجام می‌دهد چیزی است که بعضی از فیلسوفان آن را «پدیده‌شناسی» می‌نامند. اما او خودش نمی‌خواسته این نام را روی کارش بگذارد. به زعم فون وریگت، دلیل اتخاذ این رویکرد تأکیدی بود که ویتگنشتاین می‌خواست در تحقیقات فلسفی‌اش بر زبان بگذارد و، به همین دلیل، استفاده‌ی ویتگنشتاین از واژه‌های «گرامر» (یا «گرامر منطقی») باید بسیار مورد توجه پدیده‌شناسان قرار گیرد (Spiegelberg, 1968: 214).

فهرست منابع

- Anscombe, G. E. M. (1963). *An Introduction to Wittgenstein's Tractatus* (2. ed.). New York: Harper Torchbooks.
- Baz, A. (2018). "Phenomenology, Language, and the Limitations of the Wittgensteinian Grammatical Investigation". *Wittgenstein and Phenomenology*. Kuusela, O & Ometiță, M. (eds.). New York: Routledge. 116-40.
- Blank, A. (2002). "Wittgenstein's *Tractatus* and the Problem of a Phenomenological Language". *Philosophia* 29 (1-4). 329-31.
- Boltzman, L. (1905). „Über die Entwicklung der Methoden der theoretischen Physik in neuerer Zeit“, *Populäre Schriften*, Leipzig: Verlag von Johann Ambrosios Barth. 198-227.
- Copi, I. M. & Beard, R. W. (1966). *Essays on Wittgenstein's Tractatus*. New York: The MacMillan Company.
- Dobler, T. (2011). *Wittgenstein on Grammar and Grammatical Method* (a PhD Dissertation in University of East Anglia).
- Engelmann, M. L. (2013). *Wittgenstein's Philosophical Development: Phenomenology, Grammar, Method and the Anthropological View*. Hampshire: Palgrave Macmillan.
- Engelmann, M. L. (2017). "What Does a Phenomenological Language Do? (Revisiting 'Some Remarks on Logical Form' in Its Context)". *Colours in the Development of Wittgenstein's Philosophy*. Marcos Silva and others (ed.). Palgrave Macmillan. 95-125.
- Gier, N. (1981). *Wittgenstein and Phenomenology: A Comparative Study of the Later Wittgenstein, Husserl, Heidegger, and Merleau-Ponty*. Albany: State University of New York Press.
- Gier, N. (1990). "Wittgenstein's Phenomenology Revisited". *Philosophy Today*, 34 (3). 273-88.
- Glock, H-J. (1996). *Wittgenstein Dictionary*. New Jersey: Wiley-Blackwell.

- Glock, H-J. (2005). "Ramsey and Wittgenstein: Mutual Influences".
F. P. Ramsey: Critical Reassessments. Frápolli, M. J. (ed.). London:
Continuum. 41-69.
- Hintikka, J. & Hintikka M. B. (1986). *Investigating Wittgenstein*.
Oxford: Basil Blackwell.
- Hintikka, J. (1996). *Half-Truths and One-and-a-Half-Truths*.
Springer: Netherlands.
- Husserl, E. (1968). *Phänomenologische Psychologie: Vorlesungen
Sommersemester 1925. Herausgegeben von Walter Biemel*.
Dordrecht: Springer Science+Business Media.
- Kuusela, O. & Ometiță, M. (eds.). (2018). *Wittgenstein and
Phenomenology*. New York: Routledge.
- McManus, D. (2018) "Phenomenology, Logic, and Liberation from
Grammar". Wittgenstein and Phenomenology. Kuusela, O &
Ometiță, M. (eds.). New York: Routledge. 47-70.
- Medina, J. (2002). *The Unity of Wittgenstein's Philosophy (Necessity,
Intelligibility, and Normativity)*. Albany: State University of New
York Press.
- Monk, R. (2014). "The Temptations of Phenomenology: Wittgenstein,
the Synthetic a Priori and the 'Analytic a Posteriori'". *International
Journal of Philosophical Studies*, 22 (3). 312-340.
- Munson, Th. (1962). "Wittgenstein's Phenomenology". *Philosophy
and Phenomenological Research*, 23 (1). 37-50.
- Noë, R. A. (1994). "Wittgenstein, Phenomenology and What It Makes
Sense to Say", *Philosophy and Phenomenological Research*, 54 (1).
1-42.
- Park, B-Ch. (1998). *Phenomenological Aspects of Wittgenstein's
Philosophy*. Springer: Netherlands.
- Ramsey, F. P. (1950). "Critical Notice of L. Wittgenstein's Tractatus
Logico-Philosophicus (1923)". *The Foundation of Mathematics
and other Logical Essays*. Braithwaite R. B. (ed.). London:
Routledge and Kegan Paul Ltd.. 270-86.

- Reeder, H. P. (1989). "Wittgenstein Never was a Phenomenologist". *Journal of the British Society for Phenomenology*, 20 (3). 257-76.
- Ricreux, P. (1976). "Husserl and Wittgenstein on Language". *Analytic Philosophy and Phenomenology*. Durfee, H. A. (ed.). Netherlands: Martinus Nijhoff. 87-95.
- Rump, J. M. (2013). *The Phenomenological Dimension of the Theory of Meaning: A Critical Inquiry Through Husserl and Wittgenstein* (a PhD Dissertation in Emory University).
- Soulez, A. (1989). "Wittgenstein and Phenomenology or Two Languages for One Wittgenstein". *Grazer Philosophische Studien*, 33/34. 157-83.
- Spiegelberg, H. (1968). "The Puzzle of Wittgenstein's Phänomenologie (1929-?) (with Supplement 1979)". *The Context of the Phenomenological Movement* (1981). Dordrecht: Springer Science+Business Media. 202-28.
- Stern, D. G. (1991). "The 'Middle Wittgenstein'- From Logical Atomism to Practical Holism". *Synthese*, 87. 203-26.
- Stern, D. G. (2007). "Wittgenstein, the Vienna Circle, and Physicalism: A Reassessment". *The Cambridge Companion to Logical Empiricism*. Richardson A. & Uebel Th. (eds.). New York: Cambridge University Press. 305-31.
- Van Peursen, C. A. (1959). "Edmund Husserl and Ludwig Wittgenstein". *Philosophy and Phenomenological Research*, 20 (2). 181-97.
- Wittgenstein, L. (1929). "Some Remarks on Logical Form". *Proceedings of the Aristotelian Society, Supplementary Volumes, Vol. 9, Knowledge, Experience and Realism*. 162-71. (RLF)
- Wittgenstein, L. (1954). "Wittgenstein's Lectures in 1930-33" (from the Notes of G. E. Moore, II). *Mind* (new series). 251. 289-316. (M)

- Wittgenstein, L. (1980). *Wittgenstein's Lectures, Cambridge, 1930-32* (from the Notes of John King and Desmond Lee). The University of Chicago Press. (LWL)
- Wittgenstein, L. (1986). *Wittgenstein Conversations 1949-1951*. Bouwsma O. K., edited with an introduction by Craft, J. L. & Hustwit, R. E.. Indianapolis: Hackett Publishing Company. (WC)
- Wittgenstein, L. (1998). *The Blue and Brown Books*. Oxford: Blackwell. (BB)
- Wittgenstein, L. (2002). *Tractatus Logico-Philosophicus, with an Introduction by Bertrand Russell*. Pears, D. F. & McGuinness, B. F. (trs.). London: Routledge. (T)
- Wittgenstein, L. (2004). *The Big Typescript*. Luckhardt, C.G. & Aue, M.A.E. (trs.). Oxford: Blackwell. (BT)
- Wittgenstein, L. (2013). *Philosophische Grammatik (WA B. 4) Herausgegeben von R. Rhees*. Frankfurt am Main: Surkamp. (PG)
- Wittgenstein, L. (2015). *Ludwig Wittgenstein und der Wiener Kreis (Gespräche, aufgezeichnet von Friedrich Waismann)*. Aus dem Nachlaß herausgegeben von McGuinness, B. F. (WA B. 3). Frankfurt am Main: Surkamp. (WWK)
- Wittgenstein, L. (2015). *Philosophische Bemerkungen (WA B. 2) Aus dem Nachlaß herausgegeben von R. Rhees*. Frankfurt am Main: Surkamp. (PB)
- Wittgenstein, L. (2015). *Werkausgabe, B. 8 (Bemerkungen über die Farben, Vermischte Bemerkungen und ...)*. Surkamp: Frankfurt am Main. (WA)
- Wittgenstein, L. (2015). *Wittgenstein's Manuscripts*, in The Wittgenstein Archives at the University of Bergen (WAB). Available on <http://wab.uib.no/> (MS)